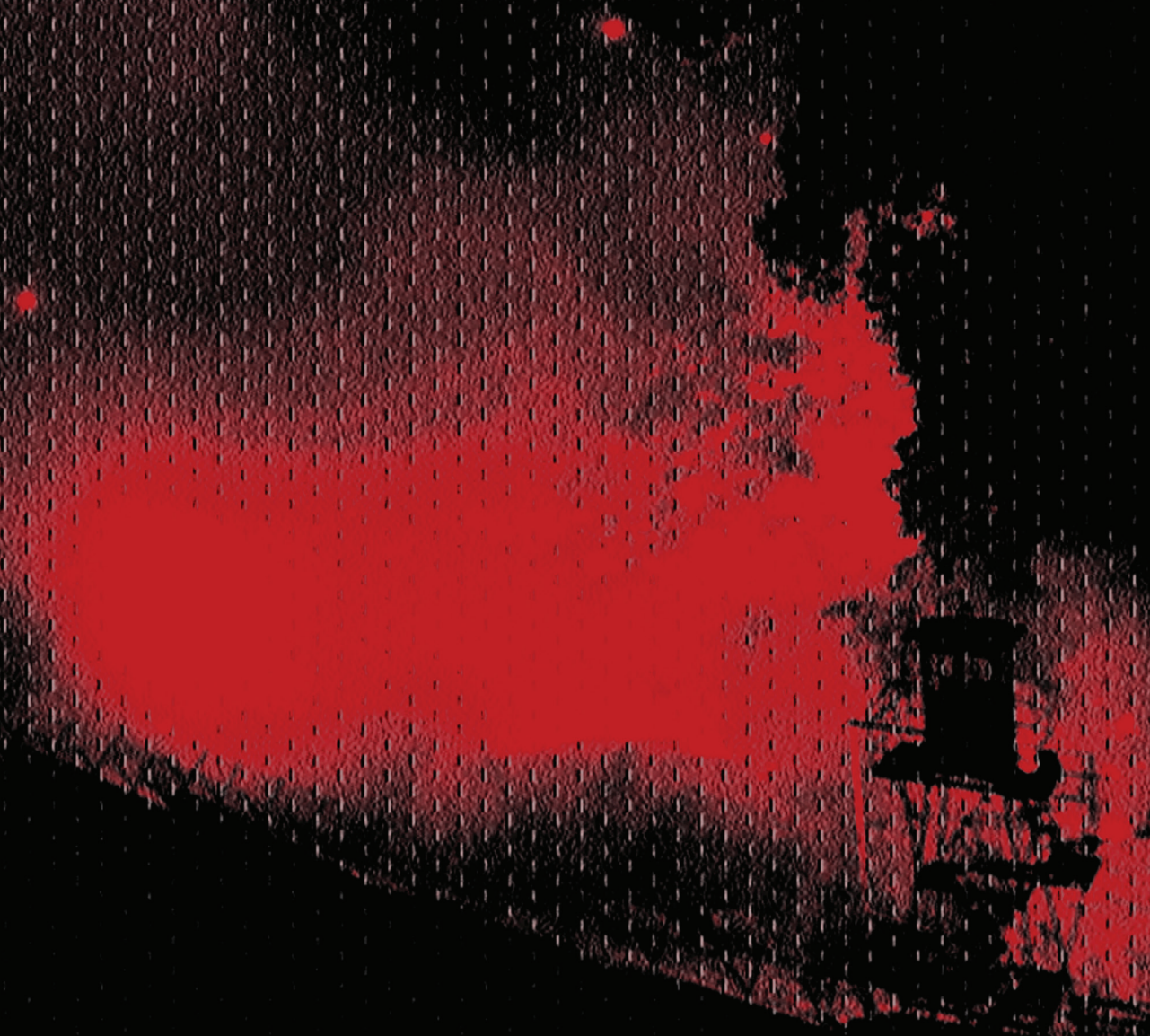


فلاخن ۲۲۰

گزارش شورش ۱۳۳۳ مهراوهین

(شهادتنامه)



فلاخن

شماره ۲۲۰

گزارشی شورش ۲۳ مهر اوین

(شهادت نامه)

من پون

مقدمه

شورش ۲۳ مهر ۱۴۰۱ زندان اوین را باید در ادامه‌ی مبارزات یک ماه اخیر مردم بازخوانی کرد. این اعتراضی بود علیه تحقیر، توهین و سرکوب مداوم حاکم بر زندان‌ها، که به ویژه در یک ماه اخیر در زندان اوین تشدید شده بود. گزارش حاضر شهادتی است که زندانیان درگیر در این شورش در بند ۸ بر آن صحنه می‌گذارند. بنا بر شواهد و قرائن، زندانبانان از پیش برنامه‌ای برای تحریک زندانیان (به‌طور خاص بند ۷ و ۸) داشتند که از جمله‌ی آن‌ها فرستادن گارد برای انتقال برخی زندانیان بود. پاسخ این انتقال و نحوه‌ی آن از جانب زندانیان بند ۸، راهپیمایی‌ای در فردای آن روز در هواخوری و سر دادن شعارهای «مرگ بر جمهوری اسلامی»، «مرگ بر خامنه‌ای» و «لعنت بر خمینی، مرگ بر خامنه‌ای» بود. از صبح ۲۳ مهر به نیروهای سرکوب داخل زندان اعلام آماده‌باش کرده بودند و حتی از دو روز قبل خطاب به برخی زندانیان نزدیک به خود گفته بودند که «در روزهای آتی مراقب خود باشند». با این وجود و با فرض این‌که شاید توطئه‌ای هم در کار بوده، این مقاومت جمعی زندانیان بند ۷ و ۸ بود که بدون آنکه برنامه‌ای از قبل در کار باشد، سناریوی احتمالی را عقیم کرد و آن را به شورشی بدل نمود که مهم‌ترین نماد ظلم و ستم، امنیتی‌ترین مکان جمهوری اسلامی، یعنی زندان اوین را به آتش کشید و نشان داد جمهوری اسلامی در خانه‌ی امن خودش هم ایمن نیست. خون‌های بسیاری در جریان این شورش ریخته شد و جان‌های عزیزی از زندانیان بر خاک افتاد که باید به عنوان شهیدان جنبش از ایشان یاد کرد. این حرکت خیزشی بود که هرگز نباید از یاد برود و مردم باید بدانند که امید زندانیان به تداوم مبارزات و پیگیری‌های بیرون از زندان است.

۱. شرح مختصر واقعه

حوالی ساعت ۸:۳۰ شب بود که در بند ۸ صدای فریاد زندانیان بند ۷ به همراه شلیک گلوله شنیده شد. زندانیان بند ۸ به وضوح از پشت پنجره‌ها تیر خوردن زندانیان بند ۷ و زبانه کشیدن آتش را دیدند. به این ترتیب سراسیمه اقدام به شکستن در سالن‌ها و سر دادن شعارهای «مرگ برخامنه‌ای» و «مرگ بر جمهوری اسلامی» کردند. در ادامه آنان کوشیدند تا در اصلی بند ۸ را باز کنند اما موفق نشدند و از شدت هجوم دود و گاز اشک‌آور به سمت در حیاط حرکت کردند و آن را شکستند.

این موضوع تا همین‌جا کار دروغی تحت عنوان «درگیری زندانیان سرقتی و مالی با هم» یا «نزاع مابین بند ۷ و ۸» را زیر سوال می‌برد.

زندان‌یان در همبستگی کامل با هم علیه سرکوب زندانبانان به پا خاستند و حتی در جریان تلاش برای شکستن در بند ۸، تعدادی از زندانیان شجاع بند ۷ به کمک آمدند.

با رجوع زندانیان بند ۸ به حیاط (هواخوری)، سعی شد تا با برافروختن آتشی در حیاط بر خفگی ناشی از شدت شلیک گاز اشک‌آور غلبه شود. زندانیان زیر بارش گلوله و ساچمه و اشک‌آور تلاش می‌کردند تا از خود دفاع کنند و در عین حال علیه نظم موجود شعار دهند.

دود سیاه شدیدی از بند ۷ برخاسته بود و تپه‌های اوین غرق آتش و دود بودند. صحنه‌ی زندان از بیرون خبر از جنگ تمام‌عیاری می‌داد که اما یک طرف آن (زندان‌یان) فاقد سلاح بودند.

سرانجام با هجوم یگان ویژه به داخل هواخوری بند ۸ و دستگیری وحشیانه‌ی زندانیان داخل حیاط، همگی به سالن ورزشی مشترک بند ۷ و ۸ انتقال داده می‌شوند و شب وحشت و مقاومتی طی می‌شود تا صبح بر میانه‌ی اوین سوخته‌شده، زندانیان شورشی را دسته دسته و زنجیرشده به زندان‌های دیگر انتقال دهند.

۲. شرح مبسوط واقعه از منظر بند ۸

■ زمینه‌های شورش

پیش‌تر در جریان گزارش‌هایی به زمینه‌های این ناآرامی‌ها اشاره شده بود؛ این‌که چطور سرکوب‌ها و محدودیت‌های درون بند ۸ و هشدارهای مکرر زندانیان به رییس بند و رییس زندان مبنی بر رفع این سرکوب‌ها و محدودیت‌ها و ترتیب اثر داده نشدن به آن‌ها، دست‌آخر شورش ۲۳ مهر را رقم زد.

این سرکوب‌ها و محدودیت‌ها به شرح زیر بود:

- بستن در سالن‌ها بعد از ساعت ۵ عصر و تعطیلی کتابخانه با این فرض زندانبان که احتمال شورش در بند به تناسب اعتراضات درون جامعه می‌رود. اهمیت این محدودیت از آن روست که سازه‌ی نامناسب و خطرناک بند ۸ در هنگام آتش‌سوزی به هنگام بسته بودن درها شرایط خطرناکی را برای جان زندانیان رقم می‌زند (چنان‌که رقم زد).

- انتقال زندانیان فعال در مسائل صنفی بند به رجایی‌شهر به صورت تنبیهی و در شکل آدم‌ربایی، علی‌رغم

اعتراضات زندانیان به این رویه.

■ حضورگارد ضدشورش در پشت در بند ۷ و ۸ و اقدام به رژه رفتن و سر دادن شعارهای حکومتی تحریک کننده نظیر «حیدر حیدر».

■ قطع مکرر آب یا سرد کردن آن به طوری که از نظر زندانیان این نوعی آزار عامدانه بود. مجموعه‌ی این شرایط جو عصبی کننده‌ای را در بند ایجاد کرده بود که قابل تحمل نبود و بنا به اظهارات خود زندانبانان این شرایط مادامی که جامعه ملتهب است، تداوم خواهد داشت. به نظر می‌رسید که ناتوانی حکومت از سرکوب اعتراضات مردم باید خود را در قالب سرکوب زندانیان نشان دهد اما آن‌جا هم ناتوانی‌اش اثبات شد.

■ مقاومت بند ۸

وضعیت حیاط

همچنان‌که شرح آن رفت با مشاهده‌ی گریز و کشتار بند هفتی‌ها، بند هشت بی‌درنگ به میدان آمد. در جریان باز نشدن در بند ۸ این زندانی مزدور عرفان حاتم‌ی در همکاری با افسرنگهبان بند، توکلی، بود که در را قفل کرده بودند.

بنا به اظهارات خود مأموران یگان ویژه در مورد ادوات و ماشین‌آلات سرکوبی که وارد زندان شده بود، نزدیک به ۷۰۰ نیرو اعم از یگان ویژه، بسیج و نیروی انتظامی وظیفه‌ی سرکوب شورش را بر عهده داشتند.

بخشی از زندانیان در حالی در حیاط بودند که به دلیل شدت بارش گلوله و آتش، امکانی برای بازگشت به سالن‌ها نداشتند. در جریان همین گلوله‌باران حیاط و پنجره‌های بند ۸ بود که مهران کریمی در سالن‌ها از ناحیه‌ی پهلوی چپ مورد اصابت گلوله‌ی جنگی قرار گرفت.

در حیاط شرایط خطرتر بود: یاشار توحیدی از ناحیه‌ی کشاله‌ی ران و پا و محمد خانی از ناحیه‌ی کمر مورد اصابت گلوله‌ی جنگی قرار گرفتند. پوکه‌های فشنگ و شدت خون‌ریزی بچه‌ها گواه جنگ تمام‌عیاری بود که یک طرفش کمر به قتل طرف بی‌سلاح بسته است. به جز این تعدادی دیگر از زندانیان هدف گلوله‌های ساچمه‌ای قرار گرفتند: ایوب احراری، رضا سلمان‌زاده، سیدجواد سیدی، مهدی وفایی، امید رفیعی، محسن صادق‌پور و...

در تمام مدت این سرکوب وحشیانه لحظه‌ای صدای شعار «مرگ بر جمهوری اسلامی» خاموش نمی‌شد و زندانیان بند ۸ حاضر در حیاط برای ایستادگی تا پای جان آماده بودند.

سرانجام با ورود یگان ویژه، افسرنگهبانان و رییس بند ۸ (سرهنگ محمودی) به داخل حیاط، زندانیان حاضر در حیاط، که مشغول رسیدگی به وضع دوستان تیرخورده‌ی خود بودند و از شدت بارش گلوله زیر شیروانی دیوار حیاط پناه گرفته بودند، به ناچار تسلیم شده و روی زمین خوابانده شدند.

حالا وقت عقده‌گشایی سرکوبگران بود. این‌طور به باد رفتن حیثیت زندان اوین و رسایی شعارهای زندانیان بر ایشان گران آمده بود. بارش گلوله حالا جای خود را به بارش توهین و تحقیر و باتوم داده بود. بر سر و دست و پای زندانیان باردیگراسیرشده می‌زدند و انواع توهین‌های رکیک را حواله‌شان می‌کردند. شدت برخوردها به حدی

بود که کسانی از میان خود مأموران یگان ویژه مانع برخورد خودی‌هایشان می‌شدند. در یکی از وحشیانه‌ترین این برخوردها سرهنگ محمودی، رییس بند ۸ با توهین‌های رکیک به آرش جوهری، ضربه‌ی محکمی با باتوم به سر او زد که به شکستگی و خون‌ریزی وی منجر شد، به نحوی که دست‌کم برای ۳ تا ۴ ساعت بینایی او مختل شده بود. این عقده‌گشایی محمودی از آن‌رو بود که جوهری پیش از این در زمره‌ی زندانیان پیگیر حقوق صنفی هم‌بندیانش بود.

باقی زندانیان نیز از این ضرب و شتم وحشیانه‌ی محمودی و مأموران بی‌نصیب نماندند. و تن‌هایشان ضربه‌گیر باتوم‌ها بود بی‌آنکه آخی بگویند یا کرده‌ی خویش پشیمان باشند. این دسته از زندانیان شامل امیرعباس آذرمنوند، میثم دهبان‌زاده، مجتبی توکل، محمد ایران‌نژاد، ایوب احراری، پوریا مضروب، یاشاردارالشفاء، کاوه دارالشفاء، عادل گرجی، ابوالفضل نژادفتح، اسماعیل گرامی، لقمان امین‌پور، محسن صادق‌پور و... می‌شدند.

وضعیت سالن‌ها

با اتمام سرکوب اولیه، برای کنترل جو حاکم بر سالن‌ها اقدام به شلیک مجدد گاز اشک‌آور جلوی در سالن‌ها می‌کنند؛ زندانیان داخل سالن‌ها چاره‌ای جز رساندن خویش به آشپزخانه‌ها و تنفس از طریق پنجره‌های آن نداشتند. پس از این بود که حوالی ساعت ۲ شب سرهنگ محمودی به همراه چند یگان‌ویژه سر و کلاه پیدا می‌شود. از پشت بلندگوهای سالن‌ها به زندانیان فحاشی کرده و خط و نشان می‌کشد و با کفش داخل اتاق‌ها شده، مبادرت به پاره کردن پرده‌ها، پرت کردن کولر و تلویزیون و اثاث داخل اتاق‌ها می‌کند. در حالی که از خشم به خود می‌پیچد و هنوز باور نمی‌کند بندی که او رییسش بوده این‌چنین از دست رفته، در پاسخ به سوال زندانیان از حال رفقای حاضر در حیاطشان، می‌گوید: «همه‌شان در حال سقط شدن‌اند».

این برخوردها و اظهارات در شرایطی است که دیده شدن خون کف حیاط و شنیده شدن صدای نعره‌های یگان‌ویژه، وضعیت روحی و روانی کاملاً بهم‌ریخته‌ای را برای زندانیان باقی‌مانده در سالن‌ها بوجود آورده بود تا حدی که برخی از آنان باور کرده بودند که برخی از هم‌بندی‌هایشان کشته شده‌اند.

با گذشت شب کابوس‌وار ۲۳ مهر برای سرکوبگران و زندانبانان، صبح ۲۴ مهر این کربلایی، افسر جانشین زندان بود که به همراه یگان‌ویژه وارد بند می‌شود و اقدام به تهدید و فحاشی می‌کند. در این زمان برخی از زندانیان شجاعانه در برابر وی می‌ایستند و به ریشخندش می‌گیرند. مأموران به شکل وحشیانه‌ای این دسته از بچه‌ها را ضرب و شتم می‌کنند و با خود می‌برند تا همسفر دیگر رفقای زنجیرشده‌شان بشوند. این دسته از زندانیان شامل حجت‌الله رافعی، مهدی ساورعلیا، پارسا گلشنی و مهدی عباس‌پور بودند.

۳. وقایع سالن ورزشی

با خاتمه‌ی شورش، بندهشتی‌های حاضر در حیاط که دستگیر می‌شوند، در حالی که دمپایی‌هایشان توسط یگان‌ویژه به داخل آتش پرتاب شدند، با پاهای برهنه روانه‌ی سالن ورزشی مشترک بند ۷ و ۸ می‌شوند. تصویر بازداشتی‌ها در این سالن قابل مقایسه با وقایع استادیوم ورزشی شیلی به هنگام کودتای پینوشه است.

بیش از هزار زندانی با چهره‌های خونین و پکیده و عموماً با پاهای برهنه گروه گروه با دست‌هایی بر سر به حالت تسلیم کنارهم چپانده می‌شدند. نزدیک به ۶۰ شورشى بند ۸ و حدود ۱۶۰۰ تا ۱۸۰۰ شورشى بند ۷ سالن را پر کرده بودند.

مأموران یگان ویژه مسلح و باتوم به دست میان زندانیان گشت می‌زدند و هر از چندی ضربه‌ای حواله‌ی کسی می‌کردند و دشنامی می‌دادند. فضایی شبیه به یک مرغ‌دانی که قصابانی با ساطورمیان‌شان رژه می‌روند. بعد نوبت به دستبدهای پلاستیکی می‌رسد که با کینه و عداوتی بی‌بدیل دست‌ها را به هم چفت می‌کند. به این اکتفا نمی‌شود و دست‌بندهای فلزی هم آذین‌بند می‌شود. در تمام این فرآیند توهین و ضرب و شتم لحظه‌ای پایان ندارد.

این اما همه‌ی حکایت نبود و صحنه‌های درخشانی از مقاومت و ایستادگی چون ستاره‌ای در دل تاریکی شب می‌درخشید: بندهشتی‌ها به هم‌بندیان هفتی‌شان درود می‌فرستادند و بابت خلق این حماسه تبریک می‌گفتند. اوج این صحنه جایی بود که علی‌رغم حضور یگان‌های سرکوبگر، بندهشتی‌ها اقدام به دست زدن برای بندهشتی‌ها کردند که این ناباوری و خشم مأموران را به همراه داشت. در صحنه‌ای دیگر، هنگامی که مأموران با باتوم به جان یک نفر افتادند، صدای «هو کردن» همه با هم بلند شد و سرکوبگران را، که باور نمی‌کردند با حضور سراپا مسلح‌شان این‌چنین به چالش گرفته شوند، خشمگین‌تر کرد. این اسیران به خون‌نشسته هنوز هم جرأت داشتند. کین‌توزی‌ها پایانی نداشت و مأموران بی‌خواب‌شده خشم‌شان را بر سر زندانیان خالی می‌کردند: پسری که جرمش این بود که افغانستانی است و مداوم چک می‌خورد؛ نوجوانان ۱۸-۱۹ ساله‌ای که چهره‌های شورشى‌شان لچ مأموران را درمی‌آورد.

هجوم تشنگی شرایط را سخت‌تر می‌کند. بوی نفس‌های تنگ و سیگار و عرق تن در هم است. جلدان با بطری‌های آب به میان زندانیان می‌آیند و گلوله‌های تشنه و لب‌های ترک‌خورده باز می‌شوند تا جرعه‌ای آب درون آن‌ها ریخته شود. با رسیدن به نیمه‌ی شب بطری‌های آب زردرنگ می‌شود؛ بوی ادرار است که در فضای سالن پیچیده. هر کس که لحظه‌ای به خواب می‌رود با باتوم بیدارش می‌کنند و می‌گویند: «ما را از خواب بیدار کردید، باید بیدار بمانید». لحظه‌ای لبخند بر لب‌ها می‌نشیند: «بی‌خواب‌شان کردیم، زنده باد ما».

صبح شده، بی‌خوابی امان همه را بریده؛ سر و کله‌ی فرزادی، رییس اوین با هیأتی از مقامات (از سازمان زندان‌ها تا قوه‌ی قضاییه) پیدا می‌شود. بندهشتی‌ها از خود دفاع می‌کنند. در پاسخ دستورمی‌آید که بهشان پابند هم زده شود.

زندانیان با پاهایی برهنه، بدن‌هایی کوفته از ضربه‌های باتوم و زنجیر به هم روانه‌ی اتوبوس می‌شوند. دیدن چهره‌های خسته‌ی یگان سرکوب، اوین سوخته‌شده و استیصال مقامات خنده‌ی رضایتی بر لب‌ها می‌نشانند: این زیباترین شب اوین بود.

منڙپوڻ
Manjanigh

